

زندگی و زمانه
پروین اعتصامی



نصرالله حدّادی

The Life and Time of

Parvin E'tesami

by Nasrollah Haddadi

نقش آفرینان ایران معاصر - ۲

پروین اعتصامی (۱۲۸۵-۱۳۲۰) بانوی
شاعر میهن ماست. دیوان شعر او یکی
از پُرخواننده‌ترین مجموعه اشعار فارسی
است. با همه آنکه درباره شعر و شاعری
پروین اعتصامی بسیار نوشته‌اند و گاه
مناقشه کرده‌اند، همواره جای پژوهشی
درخور درباره زندگی و خانواده پروین
خالی بود. کتاب حاضر به همین حوزه
کمتر توجه شده، پرداخته است. در این
کتاب سعی شده با توجه به اسناد موجود
و تحقیقات میدانی، پرتوی نو بر زندگی او
افکنده شود.



ایران
نشر نیک

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



کتابخانه ملی ایران

زندگی و زمانه پروین اعتصامی

پژوهشی نو، در زندگی خانوادگی
و اجتماعی پروین اعتصامی

نصرالله حدادی



تهران، ۱۳۹۳

سرشناسه : حدادی، نصرالله، ۱۳۳۳ -
 عنوان و نام پدیدآور : زندگی و زمانه پروین اعتصامی / نصرالله حدادی.
 مشخصات نشر : تهران: نامک، ۱۳۹۳.
 مشخصات ظاهری : ۳۶۸ ص.: مصور.
 شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۶۷۲۱-۲۸-۶
 وضعیت فهرست‌نویسی : فیبا
 یادداشت : نمایه.
 موضوع : اعتصامی، پروین، -۱۲۸۵ ۱۳۳۰ -- سرگذشتنامه
 موضوع : زنان شاعر ایرانی -- سرگذشتنامه
 رده‌بندی کنگره : ۱۳۹۲ ز ۴ ح / ۷۶۱۸ PIR
 رده‌بندی دیویی : ۸۱/۶
 شماره کتابشناسی ملی : ۳۳۹۰۸۵۱



انقلاب، فخر رازی، پلاک ۳۱ تلفن: ۶۶۴۱۷۶۳۶

زندگی و زمانه پروین اعتصامی

نصرالله حدادی

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۳

طرح جلد: علی بخشی

اسکن تصاویر: مصطفی زکریا

شمارگان: ۱۱۰۰ نسخه

حروفچینی و لیتوگرافی: کارا

چاپ: خورشید

قیمت: با جلد نرم ۱۵۰۰۰ تومان، با جلد سخت ۱۷۵۰۰ تومان

ISBN: 978-600-6721-28-6

شابک ۹۷۸-۶۰۰-۶۷۲۱-۲۸-۶

مرکز پخش: ۶۶۹۵۴۵۷۲

استفاده از این کتاب، برای تهیه فیلم، تصویرسازی مستند و سریال، ممنوع می‌باشد و منوط به کسب اجازه کتبی از نویسنده و ناشر است.

یادداشت ناشر

فقدان یا کمبود منابع و آثار پژوهشی بی طرف درباره شخصیت‌های تأثیرگذار و نقش‌آفرینان عرصه فرهنگ و سیاست در عصر حاضر، نشر نامک را بر آن داشت تا مجموعه‌ای درباره «نقش‌آفرینان ایران معاصر» منتشر کند. این مجموعه از پژوهش‌ها و پایان‌نامه‌های معتبر و روشمند به دور از هرگونه افراط و تفریط پدید آمده است. زندگی و زمانه پروین اعتصامی سومین کتاب از همین مجموعه به قلم آقای نصرالله حدادی است. امید است این اثر و سایر آثار این مجموعه مورد توجه پژوهشگران قرار گیرد و نیز دانشجویان را در پژوهش و شیوه تحقیق یاری رساند.

فهرست مطالب

۱۰	سپاس و تشکر
۱۱	پیش‌گفتار
۲۱	پدر؛ یوسف اعتصامی (۱۳۱۶-۱۲۵۸ شمسی)
۳۲	یوسف اعتصامی از بدو تولد تا عزیمت به تهران و ورود به مجلس شورای ملی
۴۷	مادر؛ اخترالملوک فتوحی تبریزی (۱۳۵۲-۱۲۶۳ شمسی)
۵۰	محلۀ ششگلان تبریز
۶۱	نمونه‌ای از اشعار شوری بخشایشی
۶۴	ازدواج یوسف اعتصامی با اخترالملوک فتوحی تبریزی
۶۵	رونوشت عقدنامه اعتصامی
۷۳	برادران؛ ابراهیم، ابوالقاسم، ابوالفتح، نصرالله و سعید اعتصامی
۷۴	ابوالقاسم اعتصامی
۸۳	ابوالقاسم اعتصام‌زاده کیست؟
۸۶	ابوالفتح اعتصامی
۹۲	نصرالله اعتصامی
۹۶	سعید اعتصامی
۹۹	گفت‌وگو با آقای حسین شاهمرادی مقدم
۱۰۵	پروین اعتصامی
۱۱۰	پروین یا رخشنده؟
۱۱۱	پروین چه سالی به همراه پدر و خانواده به تهران آمد؟
۱۱۲	پروین و تحصیل
۱۱۹	پروین و ازدواج
۱۲۰	فضل‌الله آرتا کیست؟

۱۲۸	علت طلاق
۱۳۳	سرور مهکامه مُحَصِّص
۱۴۱	نامه‌های پروین به سرور مهکامه
۱۴۶	ازدواج پروین
۱۵۹	پروین و اشتغال در کتابخانه دانش‌سرای عالی
۱۶۷	پروین و کسانی که او را در کتابخانه دانش‌سرای عالی دیده‌اند
۱۷۳	پایان کار پروین در کتابخانه دانش‌سرا
۱۷۹	پروین، کانون بانوان و فخری ارغون
۱۹۱	پروین، زن و حجاب
۲۰۲	زن در ایران
۲۱۳	پروین و پهلوی‌ها
۲۲۵	پروین و دیار باقی
۲۳۹	عبدالله احمدیه کیست؟
۲۵۰	گفت‌وگو با خانم‌ها آذر و منیژه احمدیه
۲۵۷	پروین و دیگران
۲۶۴	و اما مخالفان پروین
۲۶۴	موافقان پروین
۲۷۵	پروین و شهریار
۲۷۸	پروین اعتصامی
۲۸۳	پروین و مخالفان
۲۸۷	پروین و فضل‌الله گرکانی
۳۰۴	فضل‌الله گرکانی کیست؟
۳۰۸	فضل‌الله گرکانی و گروه ۵۳ نفر
۳۱۴	فضل‌الله گرکانی و نوشته‌هایش
۳۱۶	گرکانی و اظهار ندامت
۳۲۳	پروین و
۳۳۵	نقاشی‌های پروین
۳۳۹	منابع و مأخذ
۳۴۳	نمایه
۳۶۱	آلبوم تصاویر

تقدیم به:

روح بلند پروین اعتصامی،

با امید به این که، پذیرفته و مرا عفو کند؛

و به دو... «زهر»ی رفته و مانده‌ام.

با گرامی داشت یکصد و هفتمین سالگرد تولد و

هفتاد و دومین سالگشت درگذشت پروین اعتصامی

سپاس و تشکر از:

سحر وحدتی حسینیان، که بی دریغ، از زادگاه پروین به کمک شتافت و اگر او نمی بود، هرگز این کتاب سرو سامان نمی گرفت، و دوستان خوبم، کاوه بیات، سیدقاسم یاحسینی، حمید ناصری کرمانشاهی، استاد سیدعبدالله انوار، علی میرانصاری، استاد محمد سلطانی، مصطفی زکریا، خانم حشمت آداب، ندا عابد، جمشید اعلم، استاد مهیار خلیلی، خانم آذر احمدیه، خانم منیژه احمدیه، آقای آرش گودرزی و تمامی کسانی که در مقام استادی، راهنمایم بوده اند.

به نام یزدان پاک

پیش‌گفتار

اواخر دهه ۱۳۴۰-۱۳۳۰ پا به دبستان گذاردم تا مثل تمامی فرزندان این سرزمین، خواندن و نوشتن یاد بگیرم و «برای آینده‌ام خوب باشد». از همان نخستین روز که «آب، آب، بابا، آب*» را شروع به یاد گرفتن و نوشتن کردم، احساس انس و الفتی عجیب میان خود و این درس و حروف یافتم و هر چه پیش‌تر رفتم، با ریاضی و دیگر درس‌ها غریبه و غریبه‌تر شدم و ادبیات تمامی ذهن و فکرم را مشغول ساخته بود. «زمانه نخواست» و یا نشد و یا آن‌که نتوانستم، آن چنان‌که باید و شاید در درس خواندن موفق باشم. ضعف بینایی مفرط، و عواملی چند، باعث شد تا چند سالی از کلاس و درس و مدرسه دور باشم.

در همان سال‌هایی که در مدرسه ابتدایی بودم، با عشق و علاقه، هر آنچه که در کتاب فارسی نوشته بودند، به خاطر می‌سپردم و از «کلاس سوم» که درس انشاء، به دیگر درس‌ها اضافه شد، این قدرت را در خود یافتم که انشا بنویسم، آن هم چند صفحه؛ کاری که بسیاری از دانش‌آموزان از نوشتنش در حد یکی دو سطر عاجز بودند، تا چه رسد به یک صفحه. و من که عاشق

* تا قبل از سال ۱۳۳۹، اولین درس کتاب فارسی دانش‌آموزان کلاس اول، «دارا، آذر» بود و ما نخستین گروه از دانش‌آموزان کلاس اول بودیم که با «آب، آب، بابا، آب» آغاز کردیم.

خواندن بودم، هرچه به دستم می‌رسید، و یا می‌دیدم، می‌خواندم. از تکه روزنامه‌ای که «سبزی‌فروشی» محله در آن سبزی را پیچیده بود و به دست مرحوم مادرم داده بود، تا تابلوی سر در مغازه‌ها و روزنامه‌ای که، گه‌گاه پدر مرحوم می‌خرید و به خانه می‌آورد و به سختی ما را نهی می‌کرد تا آن را نخوانیم و به جایش درس بخوانیم، و حتی «سرک دزدکی کشیدن» به میان صفحات مجله روزنامه‌فروش محله و خواندن مطالبی که گاه اصلاً از آنها سر در نمی‌آوردیم، مثل عدد «دو»یی که کاکاتوفیق با انگشتانش نشان می‌داد و می‌گفت: شب جمعه دو چیز یادت نره! دومیش توفیق، و وقتی از معلم فارسی کلاس چهارم پرسیدم: آقا این اولیش چیه؟ به شدت - با تمام علاقه‌ای که به من به خاطر ساعی بودن در نوشتن انشا داشت - گوشم را پیچاند و گفت: فضولی موقوف!

از خود پرسیدم: مگر من چه کردم که با من چنین کرد؟ وقتی از مدرسه باز می‌گشتم، سراغ روزنامه‌فروش سر خیابان مان رفتم و این بار از پسر بچه وردست روزنامه‌فروش پرسیدم، گفت: من نمی‌دونم، از رستم پرس. رستم روزنامه‌فروش، از اهالی طالقان بود و با پدرم هم‌شهری. از او پرسیدم. لبخندی زد و گفت: بزرگ میشی، خودت یاد می‌گیری. پرسیدم: آقا رستم، یعنی چند ساله بشم؟ گفت: عجله نکن، روزگار یادت میده!

* * *

این خواندن هر چیز، باعث شده بود تا از تابلوی سردر مغازه‌ها گرفته تا نوشته روی شیشه رنگ موی «خضاب جمالیه» را که در آرایشگاه دیده بودم نیز به خاطر و ذهن بسپارم. آن وقت‌ها، علقم نمی‌رسید که برخی از مردان، موهایشان را «خضاب» می‌کنند و همین فضولی ذاتی، وقتی برای تفریح و دیدار فامیل به شهر رامسر می‌رفتیم نیز همراهم بود، اما در آنجا، نه خبری از رادیو بود، نه روزنامه‌ای پیدا می‌شد و نه سردر مغازه‌ها اسم و رسمی داشتند. تنها یک تابلو، وقتی فاصله روستای زادگاه مادرم تنگدره تا «کهنه‌بازار

رامسر» را که طی می‌کردم، تمام توجه مرا به خود جلب می‌کرد:

وزارت فرهنگ

دبستان دولتی دخترانه پروین اعتصامی

در بین این کلمات، دبستان را می‌فهمیدم، دخترانه را نیز چون دخترها را دیده بودم و مدرسه دخترانه هم در تهران نزدیک مدرسه‌مان بود را می‌دانستم چگونه جایی است، اما وزارت فرهنگ، دولتی و پروین اعتصامی یعنی چه؟

سال بعد، در کلاس چهارم، اشعاری از برخی شاعران، و از جمله فردوسی را چاپ کرده بودند، اما من هنوز نمی‌دانستم پروین اعتصامی کیست. شاید نام یکی از همین دانش‌آموزانی باشد که در مدرسه دخترانه درس می‌خوانند! به کلاس پنجم که پا نهادم، همچنان نمی‌دانستم پروین اعتصامی کیست و راستش فقط وقتی به روستای مسقط‌الرأس مادر مرحومم پا می‌گذاشتم و آن تابلو را می‌دیدم، سؤال بار دیگر در ذهنم تداعی می‌شد. اما حالا که به کلاس پنجم آمده بودم، روزی از آقای «قربانی» معلم ادبیاتمان پرسیدم: آقا، پروین اعتصامی کیه؟ آقای قربانی که همیشه به من اشاره می‌کرد تا درس کتاب فارسی را با صدای بلند بخوانم، گفت: وقتی از پروین تو کتاب‌های درسی چیزی ننویسن، معلومه که تو هم نمی‌شناسیش و بعد، شعر «درخت بی‌بر» را «از بر» برایمان خواند و با توضیحاتی چند، خواست تا آن را موضوع انشای هفته آینده ما باشد.

«سُقلمه‌ها» و پس‌گردنی‌های هم‌کلاسی‌ها، از این‌که چرا موضوع سختی را به ذهن معلم آورده‌ام تا موضوع انشا سازد، مرا بر آن داشت که به دنبال دیوان پروین بروم.

کتاب فروشی شمس بر سر چهارراه حق‌شناس در خیابان شیر و خورشید، دیوان پروین را نداشت و من فقط توانستم آنچه را آقای قربانی درباره پروین و «درخت بی‌بر» گفته بود را از ذهن خارج ساخته و روانه صفحه کاغذ کنم و

هفته بعد، با کمال صداقت بعد از شرح ماقع، گفته‌های آقای قربانی را، به خیال خودم، به او تحویل دادم و لبخند رضایت او، حاکی از آن بود، که «از پس کار برآمده‌ام» و کنجکاوای ام راجع به پروین، بعدها با خواندن برخی اشعار او در مطبوعات تا حدی رفع شد.

سال‌ها گذشت و برای تهیه دیوان پروین، به مغازه برادرش ابوالفتح اعتصامی روبه‌روی موزه ایران باستان رفتم و او در قبال دریافت «پنجاه ریال» یک جلد چاپ هفتم دیوان پروین را به همراه کتابچه نازک دیگری، موسوم به: «مجموعه مقالات و قطعات اشعار، که به مناسبت درگذشت و اولین سال وفات خانم پروین اعتصامی نوشته و سروده شده است» را به من فروخت و از همان لحظه شیفته و واله و شیدای پروین شدم. یگانه‌ای که هرچه بیشتر اشعارش را خواندم، دریافتم که زن در این دیار چقدر مظلوم است و از آن پس هر کتاب و نوشته‌ای راجع به پروین می‌یافتم، می‌خریدم و می‌خواندم که امروز برخی از آنها، مآخذ و مرجع این کتاب شده است.

* * *

«خانه پروین را قرار است خراب کنند»، «خانه پروین از فهرست میراث فرهنگی خارج شد»، «طی مراسم خاصی، ایکوم در خانه پروین راه‌اندازی شد»، «صاحبان خانه پروین اعتصامی ابراز داشته‌اند که دیگر توانایی نگاه‌داری خانه را ندارند»، «خانه پروین تبدیل به کارگاه مبیل‌سازی شده است» و دائم از این خبرها. خانه پروین کجاست؟ چهارراه سرچشمه، به سمت چهارراه سیروس، کوچه شهید کمیلی، خانه‌ای که با سیزده چهارده پله، از کف کوچه پایین‌تر قرار گرفته، خانه پدری پروین است.

بعدها بارها و بارها به داخل این خانه رفتم. با خانم حشمت آداب، که مالک خانه وسطی - که سه تکه شده و سمت شرقی‌اش به ایکوم اختصاص داده شده و سمت راستی تبدیل به مبیل‌سازی شده - می‌باشند، آشنا شدم. خانم نازنینی که میراث پدر را متعلق به پروین می‌داند و می‌گوید: به رغم

تمامی ناملایمات، نمی‌گذاریم این خانه طعمه کَلنگ شود. روح پروین در این خانه حضور دارد و نمی‌دانید، هر وقت که ناراحت و یا عصبی هستم، وقتی پا در اطاق پروین می‌گذارم، چه آرامشی به سراغم می‌آید، و با خود می‌پرسم: خانه تاریخی یوسف اعتصام‌الملک، آنجایی که پروین نشو و نما پیدا کرده، چرا به ایکوم داده شده و به کارگاه مبل سازی تبدیل شده است؟ چرا این خانه را تبدیل به «سرای پروین اعتصامی» نکرده‌اند تا نسل حاضر و نسل‌های بعد، بیشتر با پروین آشنا شوند؟ و در این میان آقای نیک‌پنجه همسر خانم آداب و آقای شاملو، خویش نزدیک خانم آداب، چه عشق و علاقه‌ای به پروین دارند و پس از مختصری بازسازی ساختمان میانی، تصاویر پروین را به در و دیوار آویخته‌اند و چقدر خوشحالم که یک خانواده، جور تمامی سازمان‌ها و ادارات عریض و طویل این مملکت را می‌کشند، تا خانه پدری پروین، از بین نرود، و خدا کند آن دو بخش دیگر نیز به این بخش میانی، به گونه‌ای پیوند بخورند، تا یکی از یادگارهای پروین و پدرش همواره باقی بماند.

* * *

طی ۴۵ سال گذشته هر چه راجع به پروین - البته آنهایی که در دسترس بوده - نوشته و یا روایت شده است را دیده و خوانده‌ام و برایم طی سه چهار سال اخیر همواره این سؤال مطرح بوده است: چرا این همه ضد و نقیض‌گویی راجع به پروین؟ او که هفتاد و دو سال پیش از میان ما رفت و هنوز هم هستند کسانی که او را به یاد دارند و دیده‌اند و از او گفته‌اند، چرا این همه افسانه‌پردازی و خیال‌بافی؟

طی سال‌های اخیر از پروین چهره‌ای ضدنظام پهلوی، ضد سرمایه‌داری، طرفدار ضعفا و پابرنه‌ها، تا طرفدار نظام شاهنشاهی و پهلوی‌ها، آدم زجر نکشیده، و تا آن حد که شعرهایش «به روز نیست» و اصلاً بویی از اشعار «نیمای بزرگ» نبرده است را ترسیم کرده‌اند و در این میان کتاب «تهمت شاعری، فضل‌الله گرکانی» که «نور علی نور» است و تا سرحد انکار پروین

به عنوان یک زن و انسان، به رغم آن‌که او را دیده و بعضاً با او هم‌کلام هم شده است، پیش رفته و قلم‌فرسایی کرده است.

این همه ضدونقیض‌گویی‌ها راجع به پروین، وادارم ساخت تا محفوظات ذهنی، آنچه را که دیده و شنیده‌ام، تمامی کتاب‌هایی را که راجع به او خوانده‌ام در این کتاب خلاصه کنم و بگویم: پروین اعتصامی هم انسانی بود، مثل تمام آدم‌های این روزگار و روزگار خودش و با مختصات اخلاقی خاص، که نزد دیگران کمتر یافت می‌شد: دوری‌گزینی از شهرت و نخوت و غرور و فخرفروشی، اما آن گونه هم نبود که برخی گفته و نوشته‌اند.

پروین زنی متعلق به زمان خودش بود، اما ذخایر فکری او که به صورت شعر و تک‌توک نثر باقی مانده، میراث معنوی عظیمی است که دقیقاً برخاسته از شخصیت ذاتی اوست و به همین دلیل در تمامی دیوان پروین، شاهد فراز و فرود، آنچنان که نزد بسیاری از شاعران و ادبای این سرزمین می‌بینیم، نیستیم.

فراز و فرودی که در کلام سعدی تا مولانا می‌توانیم پیدا کنیم، از آراسته‌ترین و پاکیزه‌ترین تفکر و قلم، تا نازیباترین تمثیل‌ها و حتی افکار ناپسند، و چون قرون و اعصار بر آن‌ها گذشته، بر دامن کبریایی آنها «گردی نمی‌نشیند» اما برای پروین چنین نیست.

سراخ ایرج میرزا و یغمای جندقی و عبید زاکانی نمی‌رویم، اما با فردوسی بزرگ چه کنیم که حتی تا تحقیر نژادی - ز شیر شترخوردن و سوسمار... و یا زن و ارژدها هر دو در خاک به - پیش رفته است و از به عرش اعلان رساندن سلطان غُز، تا: اگر مادرت شاه بانو بُدی، مرا سیم و زر تا به زانو بُدی!

ملک الشعرا بهار و استاد شهریار چگونه؟ و آن گاه که سراغی از زنان شاعر می‌گیریم، از مهستی گنجوی، تا فروغ فرخزاد، اشعاری سست و سخیف از مهستی و زبانی عریان و بی‌پروا از فروغ.

زبان و شعر پروین، از «جنس دیگری است» اما بدان معنا نیست که پروین تافته‌ای جدا بافته است و همان گونه که در این کتاب خواهید خواند،

درخواهید یافت: پروین هم مثل ما انسانی بوده، با نقاط کم و بیش قوت و ضعف، که شاید بخش مهمی از ضعف وی، متوجه او نباشد و باید اطرافیان، تقدیر و روزگار را نیز دخیل در آن بدانیم و در این میان، مرگ ناگهانی پروین باعث شده است تا سر حد قهرمان‌سازی و اسطوره‌پردازی، برخی پیش روند و انگار نه انگار که پروین هفت دهه پیش فوت کرد و برادرش ابوالفتح تا بیست سال پیش زنده بود و بسیاری از حقایق و گفتنی‌ها را گفت. پس چه حاجت به این همه پیرایه‌سازی؟

پروین را باید با خودش و شعرش قیاس کرد و مقایسه‌ او با دیگر شاعران بعد از وی - به خصوص زنان شاعر، از جنس نوپردازش - از دید نگارنده غلط است. «پروین، پروین است» یگانه‌ای که سنگ محکش خودش است و نگارنده در این راه - بدون هیچ ادعا - گام برداشته تا به چهره واقعی پروین نزدیک شود و زندگی اجتماعی او را واکاوی کرده‌ام، حال تا چه حد موفق شده‌ام، قضاوتش با شما عزیز که این سطور و کتاب را می‌خوانید.

نگارنده عقیده دارم: آفت تاریخ ایران، بزرگ نمودن آدم‌های کوچک و حقیر، و عدم شناخت انسان‌های بزرگ است و در این راه، متأسفانه تاریخ ما مملو از بزرگ‌نمایی‌ها و حقیرپنداشتن‌هاست.

نادرشاه افشار، چکمه از پا خارج نمی‌کند تا دهلی را فتح نماید و برای آن‌که برای خود «اصل و نسب» بتراشد، خودش را پسر شمشیر معرفی می‌کند و با آن‌که با نبوغ ذاتی و عزمی آهنین ایران را نجات داده و از شر افغانان تاراج‌گر رها ساخته است، چنان دیوانه‌وار دست به کشتار می‌زند که وقتی خبر مرگش به همگان می‌رسد، ضرب‌المثل: «برو، اون طوری که نادر رفت» ورد زبان‌ها می‌شود.

آغامحمدخان قاجار، عزمی سترگ دارد و آن چنان است که به نان و ماستی می‌سازد و برای به قدرت رسیدن، حتی از خون برادرانش نمی‌گذرد، تا چه رسد به لطفعلی خان زند، که از نیای او، کریم خان کینه عمیق به دل دارد. او که تا قلعه شوشی پیش رفته، حال به خاطر تکه‌خبرزه‌ای و یا هر بهانه

دیگری، سرش بر روی سینه‌اش قرار می‌گیرد و شاعر و کتابخوانش، برایش می‌سراید: بدتر از شمر و یزید، سر نحست که برید؟ و حتی آن چنان از شقاوت و بی‌رحمی او در هراس است که می‌ترسد خبر مرگ او را منتشر سازد. آغا محمدخان هم یکی از قهرمانان این دیار است و خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل، و خود بکاوید تاریخ و ادبیات ایران را تا دریابید که چه «پهلوانانی» با پنبه سینه خود را ستبر ساختند تا ما گول بخوریم و چه تاوان‌هایی که در این راه ندادیم. پس نیازی نیست که از عرش تا فرش افراد را ببریم. کافی است: دقت کنیم، بخوانیم، بررسی نماییم، غرض و مرض را به کناری نهیم، زمان و مکان را در نظر بگیریم، حجت و دلیل بیاوریم، اسناد و مدارک را با احتیاط نگاه کنیم و آن گاه به قضاوت برآییم و خیال و انگاره نداشته باشیم که قضاوت ما، حتماً و صددرصد صحیح است؛ شاید نباشد.

نگارنده بدون ادعا، دست به واکاوی زندگی پروین زده‌ام، تا چه قبول افتد و اگر بر پروین خرده گرفته‌ام، از سرارادت و اخلاص است، که به معنای تام و تمام کلمه «خانم» بود. مظهر اخلاق و اخلاقمداری، و اذعان می‌کنم، در گذشته با اعتماد به یک سند، این سؤال را مطرح ساخته‌ام که مگر می‌شود پروین از دست علی منصور، نشان و مدال گرفته باشد و ابوالفتح بگوید که او به سینه پرافتخارش آن را نیاویخته و یادم رفت که تحقیق کنم: علی منصور، در سال ۱۳۱۵ چه کاره بوده است تا به سینه پروین مدالی را بیاویزد؟ و همین اشتباه من، دکتر محمد صنعتی^۱ را نیز به اشتباه انداخته است و این یعنی: بدون بررسی کافی و تحقیق به جا، دست به قلم بردن و روح پروین را آزردن و گناه خود را زیاده‌تر کردن، و در همین جا، از روح بلند پروین، ضمن قرائت فاتحه برای او که «سائل فاتحه و یاسین است» تقاضای بخشش دارم، و سعی کرده‌ام در این کتاب، به قضاوت بی‌جا ننشینم و گناه خود را زیاده‌تر از این نسازم، اما با همه شیفتگی و ارادت به پروین، ضمن ارائه اسناد و مدارک، به

۱. جنسیت در شعر پروین، به نقل از کتاب معجزه پروین، ص ۲۷۹.

چهره اجتماعی پروین و شعرهای نابش - که اصلاً صلاحیت آن را ندارم تا به تحلیل و بررسی آنها بپردازم و بزرگان بسیاری این کار را به سرحد کمال انجام داده‌اند - نزدیک شوم و در همین جا از صمیم قلب می‌گویم که: چقدر خوشحالم پروین، در همان مقام شاعری فاخر، با سرودن شعر به شیوه قدما پرداخت و سراغ شعر نو نرفت و همین امر، باعث شده است: پروین، پروین بماند.

و نکته قبل از پایان: بهترین نسخه چاپی دیوان پروین، همان نسخه‌ای است که ابوالفتح اعتصامی، با رنج بسیار، تا هشت نوبت آن را چاپ نموده و همراه با اعراب‌گذاری و فهرست اعلام و لغات و دسته‌بندی شعرها، تقدیم ملت ایران کرده است. لطفاً: «به کوشش» نفرمایید و «اختر چرخ ادب پروین است» را تبدیل به «اختر چرخ ادب پروینست»^۱ ننمایید. چرا که پروین اسم است و مُسند و کلمه «است» فعل ربط، و ترکیب این دو، اجتهاد من درآوردی است. بیش از این به پروین و زحمات ابوالفتح جفا نکنیم.

و در انتها: در این کتاب، در حد بضاعت خود، به تحقیق زندگی پروین برآمده‌ام و زمانه او را موشکافی کرده‌ام، تا چه در نظر آید و برای این امر، ابتدا سراغ اعضای خانواده‌اش رفته‌ام و در پیشانی‌نوشت مطالبم راجع به خانواده پروین، ابتدا شناسنامه آنان را ارائه داده‌ام، هرچند این امر قدری شاید در ابتدا نامأنوس جلوه کند، اما کمک بزرگی به شناخت پروین و خانواده‌اش است.

نصرالله حدادی

جمعه، اول فروردین ۱۳۹۳

۱. دیوان پروین اعتصامی، بر اساس طبع ابوالفتح اعتصامی، به کوشش ولی‌الله درودیان، نشر نی، چاپ اول، ۱۳۷۵، تهران.

بی رنج، زین پیاله کسی می نمی خورد
بی دود، زین تنور، به کس نان نمی دهند
تیمارِ کارِ خویش تو خود خور، که دیگران
هرگز برای جرم تو، تاوان نمی دهند

پروین و دیگران

زندگی پروین را باید به دو قسمت پرتلاطم و آرام، از نقطه نظر سیاسی تقسیم کرد. هرچند که دوران آرام زندگی او، همراه با اختناق روزافزون پهلوی اول مصادف شده بود. دوره اول زندگی او تا سال ۱۳۰۵، فراز و نشیب مشروطه را به دو شکل تجربه کرده بود. مخالفت محمدعلی شاه و فرار او و جانشینی فرزندش و سرانجام حکومت مطلقه پهلوی اول که ظاهراً او کاملاً قانونی به سرکار آمده بود و با تشکیل مجلس مؤسسان و رأی دادن به انقراض حکومت قاجار و همچنین حکومت جدید پهلوی و تأیید بسیاری از علما و رجال طراز اول عصر قاجار و مشروطیت. مشروطه و مشروطه خواهان، توانسته بودند بر محمدعلی شاه پیروز گردند، اما روزگار قاجار و قاجاریان به سر آمده بود و رجل استخوان خرد کرده ای مثل احمد قوام، با آنکه پس از عزل سیدضیاءالدین طباطبایی، بلافاصله به مقام صدارت عظمایی رسید، و رضاخان را همچنان در پست وزارت جنگ ابقا کرد، دیری نپایید که توسط رضاخان در سال ۱۳۰۲ به اروپا تبعید شد و تنها با وساطت برادرش حسن وثوق الدوله، به شرط آنکه در سیاست دخالتی نداشته و در ملک شخصی خود در لاهیجان به سربرد، در سال ۱۳۰۷ اجازه ورود به او داده شد، دریافتند که روزگار دگرگون شده و این امر نشان دهنده قدرت بی حد و حصری

بود که از خارج و داخل رضاخان را حمایت می‌کردند و آن‌گونه شد که شانزده سال تمام، تنها اراده او بود که همه کس و همه چیز را تحت الشعاع خود قرار داده بود.

از هفت پادشاه قاجار، دو تن - آغامحمدخان و ناصرالدین شاه - کشته شدند، دو تن - محمدشاه و مظفرالدین شاه - بیمار و علیل بودند، یک تن - محمدعلی شاه - فراری و تبعید شد و یک تن - احمدشاه - اسماً شاه و رسماً در مدت ۱۲ سال به حالت تبعید در اروپا بود و تنها فتحعلی شاه بود که پس از عمری حکومت خفت‌بار رخت به دیار باقی کشید و از زمانی که طغیان علیه حکام و حاکمان شروع شد، ناصرالدین شاه دوبار، ترور شد که بار دوم او را به دیار باقی فرستاد و از آن پس در تمامی ادوار، به جز دوره رضاشاه، این امر جاری و ساری بود.

محمدعلی شاه در سر تخت بربری‌ها - خیابان اکباتان فعلی - اگر به جای کالسکه در ماشین نشسته بود، قطعاً جان سالم به در نمی‌برد، و در همین دوران است که میرزا علی اصغرخان امین‌السلطان در برابر مجلس ترور می‌شود و در زمان احمدشاه، کمیته مجازات ترورهای را انجام می‌دهد که ثبت تاریخ شده است، ضمن آن‌که در همین برهه است که سید عبدالله بهبهانی در خانه‌اش ترور می‌شود و ارباب فریدون زرتشتی و صنیع‌الدوله و چند نفر دیگر نیز همین سرنوشت را می‌یابند، اما با روی کار آمدن رضاخان، تنها محمودخان پولادین در سال ۱۳۰۶ شمسی است که به اتفاق هایم کلیمی و دو تن دیگر از صاحب‌منصبان جزء قشون پهلوی، به خیال ترور او می‌افتند و از آن پس، احدی را جرأت نفس کشیدن نیست، تا چه رسد به فکر ترور شاه و چهارده سال تمام، پهلوی اول و پلیس سیاسی‌اش بر همه چیز مسلط بودند. در دوران پهلوی اول، ظاهراً همه چیز تحت کنترل بود و علاوه بر تحدید و تهدید روحانیون و علمای طراز اول، بسیاری خلع لباس شدند و تمامی دستگاه‌های نو سازی شده، برخلاف سنت رایج آن روزگار که بخشی از آنها، به صورت مستقیم و غیرمستقیم زیر نفوذ روحانیت بود، کاملاً خارج از حیطه

آنان قرار گرفت و دستگاه قضا، از این جمله بود و با آن که پس از نطق مدرس در همراهی با سردار سپه، قانون نظام وظیفه عمومی از قوه به فعل آمد و در مجلس به تصویب رسید، اما قوه قهریه نظام پهلوی اول، چنان عمل کرد که به این وظیفه ملی کلمه اجباری اطلاق شد و به عنوان یک کلمه ماندگار، در فرهنگ ما باقی ماند.

انعطاف ملک الشعراء بهار، باعث شد به رغم بارها زندان و تبعید، سرانجام جان سالم به در ببرد و سرسختی فرخی یزدی، فرجامی به جز مرگ نداشت و سکوت بزرگانی چون دهخدا که صبغه و سابقه درخشانی در دوران مشروطیت و ادبیات خاص آن زمان داشت، باعث شد تا پهلوی اول کاری با او نداشته باشد و در این میان تکلیف کسانی که دگراندیش بودند نیز روشن بود و دکتر ارانی و پیروانش، در صورت عدم سقوط پهلوی در شهریور ۱۳۲۰ معلوم نبود که تا چند سال بعد باید در زندان می بودند و دکتر تقی ارانی به عنوان مغز متفکر این گروه، سرانجام در زندان قصر جان باخت، تا ثابت شود، برای پهلوی، نحوه و نوع مخالفت فرقی نمی کند و «صرفاً مخالف» بودن، فرجامی به جز زندان، تبعید و فنا در پی نداشت و در این میان پروین با اشعار اجتماعی اش، چگونه شد که سروکارش با دستگاه امنیتی پهلوی اول نیفتاد؟ پاسخ دکتر محمد صنعتی، در خور تعمق و تأمل است، او می گوید:

«پروین شاعر محبوبی است و در این جامعه مدافعان بسیار دارد و مدتی پیش هم یکصدمین زادروز او بسیار باشکوه برگزار شد و البته از خصوصیات محبوبیت او، که شاید در نوع خود کم نظیر باشد، یکی این است که در سه دوره حاکمیت سیاسی یعنی دوره رضاشاه، محمدرضا شاه و دوران انقلاب اسلامی، هم برای حکومت ها محبوب و از او حمایت می شده و هم توده ها او را دوست داشتند و با شعرش رابطه برقرار می کردند و با این که اشعاری در ذم حاکمان زورگو و مستبد دارد، ولی آن قدر خانمانه و موقر، استبداد و زورگویی را نقد کرده، که هیچ حاکمی با آن همانند سازی نکرد و نقد استبداد پروین را به خود نگرفت. حتی رضاشاه که با او همزمان بود ظاهراً پیشنهاد

کرده بود که او ندیمه ملکه شود. در سال‌های آخر حکومتش هم گویا برای پروین نشان و جایزه می‌فرستد، که البته پروین آن را نمی‌پذیرد، ولی به خاطر این سرکشی هم مجازات نمی‌شود، شاید به خاطر آن‌که زن بود، یا بخشی از اشرافیت حاکم بود، بالاخره پدرش اعتصام‌الملک بود و گرد او حلقه‌ای از اشرافیت و دانشگاهیان و اهل فضل جمع بودند که با او رفت‌وآمد داشتند. شاید هم علت، خصوصیت شعر او باشد که برانگیزاننده و برآشوبنده نبود و برای حاکمان نمی‌توانست تهدیدکننده باشد. شعری سلیس، روان، حتی گاه خوش‌آهنگ و در قالب مناظره‌ها و گفت‌وگوها و همراه با نکته‌سنجی‌ها و حاضر جوابی‌هایی که می‌تواند لب‌خندی به لب خواننده جاری سازد، ولی تکان‌دهنده نیست، برآشوبنده نیست. از این رو همواره می‌توانست برای دانش‌آموزان دبستانی و دبیرستانی به عنوان شعری روان و آموزنده و بی‌خطر شناخته شده و برای نویسندگان کتب درسی نیز لاقط در ۵۰-۶۰ سال گذشته اشعاری مقبول بوده است. از کتب درسی زمان رضاشاه اطلاعی ندارم، ولی فکر می‌کنم - و حتماً از دهه ۱۳۳۰ به بعد - هر کودک دبستانی با شعر پروین در کتب درسی آشنا می‌شد. در حالی که نویسندگان و شعرای مدرن ایران از دهه بیست به بعد، به خصوص شعرا و نویسندگان طراز اول، هیچ کدام اجازه ورود به کتب درسی را نداشتند، فقط شاید از نیمه دوم دهه ۴۰ و یا دهه ۵۰ آن هم به ندرت شاید نوشته‌ای از آنها وارد کتاب‌های درسی شده بود. البته دورانی که من در مدرسه بودم (که قطعاً به یاد ندارم شعر و قصه نو در کتب درسی ببینم) در آن زمان نویسندگان و شعرای مدرن، یا چپ شناخته می‌شدند مانند فرخی، سایه، شاملو و اخوان، یا ضدحکومت شاه به شمار می‌آمدند، مانند عشقی، هدایت و آل‌احمد و یا تابوشکن و منتقد فرهنگی بودند، باز هم مانند هدایت یا فروغ، از این گذشته اساتید بزرگ دانشکده ادبیات هم بسیار سنت‌مدار و گذشته‌نگر بودند و به هیچ عنوان حرکت‌های نو در ادبیات را نمی‌پذیرفتند، چه در شعر و چه در نثر.

بنابراین مسلم بود که شعرای شعر نو از نیمه به بعد به عنوان شاعر

به حساب نیایند. از این رو در جوّی که اندیشه و بیان محدود بود و سانسور غالب، از همه مهم‌تر و در درجهٔ اول سانسور عرفی و فرهنگی توده‌ها یا عوام بود (سانسوری که اغلب توسط خود مؤلف و با آگاهی از ارزش‌ها و اخلاق پذیرفته شده و تثبیت شده در جامعه اعمال می‌شد)، و اگر نوشته‌ای توانست از رواداری و ممیزی این سانسور عبور کند، بعد می‌رسید به سانسور دولتی که به جز جنبهٔ سیاسی، از بسیاری جهات روادارتر از سانسور عرفی و عوام سالارانهٔ توده‌ها بود. اگر از سانسور دولتی هم می‌گذشت، ممکن بود نتواند از ممیزی اساتید بزرگ ادبیات فارسی دانشگاه تهران بگذرد که باید آن را نقد آکادمیک بنامیم، و پس از آن برای ورود به کتب درسی باید از رواداری هیأت منتخب فرهنگ و آموزش و پرورش نظام (که بخش دیگری از سیستم نقد ادبی محسوب می‌شد و علاوه بر کتب درسی می‌توانست بر انتخاب کتاب سال هم نظارت داشته باشد. البته ممکن بود هیأت منتخب دیگری در آن وزارتخانه این کار را انجام می‌داده) و پس از گذشتن از این خوان‌ها، تازه می‌رسید به فیلتر نقد مطبوعاتی و غیردانشگاهی. از این رو شعرا و نویسندگان محدودی بودند که می‌توانستند از چهارخوان سانسور عرفی و توده‌ای، سانسور دولتی، سانسور آکادمیک و سانسور مطبوعاتی و غیرآکادمیک بگذرند و به کتب درسی راه یابند و پروین اعتصامی یکی از این نوادر بوده است که شعرش از نظر حاکمان سیاسی و فرهنگی بی‌خطر و مفید ارزیابی می‌شد.... این حسن است یا عیب نمی‌دانم، ولی اغلب شعرا و نویسندگان کلاسیک که در چارچوب باورها و ارزش‌های پذیرفته شدهٔ جامعه آثار خود را خلق می‌کردند، این گونه بودند. یعنی از این چهار سانسور دولتی، توده‌ای، آکادمیک و مطبوعاتی به راحتی می‌گذشتند. هم مورد تأیید حکومت‌ها بودند و هم محبوب توده‌ها و هم مقبول آکادمی و رسانه‌ها، تنها ممکن بود که از نظر روشنفکران و یا هنرمندان آوانگارد و پیشرو، باارزش نباشند که در جوامع جهان سوم گروه بسیار کوچک و اغلب کم‌قدرتی هستند و این گروه شاید هیچ‌گاه شعر پروین و شعرایی مانند او را نمی‌توانستند بپذیرند و اینها خود گروهی بودند که هم از طرف حکومت‌ها طرد می‌شدند،

هم از طرف توده‌های مردم و هم از طرف آکادمی‌ها؛ گرچه احتمالاً در درازمدت ممکن است بسیار هم اثرگذار باشند.

به هر تقدیر، پروین همواره در جامعه ایران، شاعری محبوب بوده است؛ محبوب و با ایماژی معصوم و مظلوم و این دو ویژگی آخر است که به او نوعی تقدس می‌دهد و نقد شعر او را مشکل می‌کند. معصومیت و مظلومیت او، هم در چهره بی‌پیرایه، نجابت معصومانه و سیمای کودکانه‌اش و هم در مضامین و محتوای شعرهایش و شاید به سبب سادگی و بی‌پیرایگی زبان شعری‌اش حضور داشتند و از او همواره شاعری مردم‌پسند و پرطرفدار - به‌ویژه بین مردمان میانسال به بالا - خلق کرده است. نسل جوان معمولاً از پند و اندرز خوششان نمی‌آید، البته شاید عوامل دیگری هم در شهرت و محبوبیت او بین مردم دخیل بوده، مثلاً مرگ زود هنگام و غیرطبیعی او...^۱

موافقان و خصوصاً مخالفان پروین که دسته‌ای از «روشنفکران و یا هنرمندان آوانگارد و پیشرو» را تشکیل می‌دهند، چه کسانی هستند؟ موافقان پروین را می‌توان به چهار گروه، دسته و یا فرد تقسیم کرد:

اول، موافقان پروین، که از جمله ستایشگران او بوده‌اند، از مرحوم یوسف اعتصامی گرفته تا بهار و علامه قزوینی و علی‌اکبر دهخدا و ده‌ها نفر دیگر؛ دوم، موافقانی که با افسانه‌پردازی چهره دیگری از پروین را نقش زده‌اند و مورد اعتراض قرار گرفته یا نگرفته‌اند، همچون پرویز نقیبی و نصرالله فتحی؛ سوم، گروهی که با نقد و تحلیل اشعار او، چهره‌ای مبارز، ضدنظام پهلوی، ضد سرمایه‌داری، ضدظلم، اخلاق‌مدار، متفکر، پیکارمند انقلابی و... از او ترسیم کرده‌اند، همچون دکتر محمدحسین روحانی، حمید دباشی، سوزان ندیمی، و... که بیشتر آنها طی سال‌های پس از پیروزی انقلاب دست به این کار یازیده‌اند و قلم‌فرسایی کرده‌اند.

۱. صنعتی، دکتر محمد؛ جنسیت در شعر پروین؛ در گفت‌وگوی لعلیا درفشه با دکتر صنعتی، به نقل از معجزه پروین، ص ۲۶۱-۲۵۸، و آن به نقل از مجله بخارا، شماره ۶۲، خرداد و شهریور ۱۳۸۶، ص ۷۲-۱۰۲.

چهارم، عده‌ای که با ادله و براهینی که بر پایه اسناد قابل انتقاد و تعمق و تأمل، شعر و زندگی پروین را به تحلیل نشسته‌اند و با نتیجه‌گیری‌های عجیب و غریب، مستقیماً پهلوی اول را قاتل و پروین را شهید راه قلم معرفی کرده‌اند. هادی حائری (کوروش)، محمدرضا سنگری، و چند تنی دیگر.

به عنوان نمونه: «محمدرضا سنگری: به نظر من، پروین اعتصامی را کشته‌اند و او یکی از شهیدان شعر فارسی است... می‌گویند پروین با حصبه از دنیا رفته است، اما او در سن ۲۹ سالگی دیوانی چاپ کرد و شعرهایش حساسیت‌های زیادی برانگیخت. پروین حتی دست رد به [سینه] دربار زد و شعری گفت و به رضاشاه انتقاد کرد. همان زمان این بحث مطرح شد که پروین به قتل رسیده است، اما نگذاشتند این موضوع بسط پیدا کند، ولی به نظر می‌رسد که پروین به قتل رسیده باشد.»^۱

و شاید در این چهار دسته جایی نیز باید برای علی موسوی گرمارودی و جزوه‌ای که در چهارصد هزار نسخه به چاپ رسیده باز کرد که در نوع خود شاهکاری از تحقیق بدون مطالعه و شتابزده است و به معنای واقعی کلمه رونویسی بی‌جا از آثار دیگران، آن هم با اتهام‌زنی و بهتان - به خصوص به فضل‌الله گرکانی نویسنده تهمت شاعری و فضل‌الله آرتا، شوهر پروین - و شمارگان بسیار بالای این جزوهٔ چهل صفحه‌ای است که به نام «اختر چرخ ادب» در بزرگداشت صدسالگی پروین در سال ۱۳۸۵ به چاپ رسید و خود می‌تواند باعث کج‌اندیشی بسیاری راجع به چهرهٔ واقعی پروین گردد.^۲ آرتا و گرکانی به پروین جفا کردند، اما نه آن گونه که جناب گرمارودی قلم‌فرسایی کرده‌اند.

۱. روزنامهٔ همشهری، ۹ خرداد ۱۳۹۰، سال نوزدهم، شماره ۵۴۱۷، ص ۲۷، به نقل از خبرگزاری ایستا.

۲. اختر چرخ ادب؛ در بزرگداشت صدسالگی زادروز پروین اعتصامی، مقدمه و انتخاب از: علی موسوی گرمارودی؛ انتشارات روزنامهٔ همشهری، کتاب شماره ۱۰، دهم اسفندماه ۱۳۸۵، تهران.

و اما مخالفان پروین

اول، فضل‌الله گرکانی - که به اتهام عضویت در گروه ۵۳ نفر در سال ۱۳۱۶ بازداشت شد و اساساً معتقد است پروین شاعر نبوده و آنچه که به نام او به چاپ رسیده از سروده‌های مرحوم دهخدا است. (بحث راجع به فضل‌الله گرکانی را در ادامه دنبال خواهیم کرد).

دوم، افرادی همچون فرخ تمیمی که معتقد بود: شاعر، درد فقر و رنج را نچشیده، و به همین سبب شعر او حاصل تجربه شخصی او نیست و اساساً «ناظم» است تا شاعر و مشرف آزاد تهرانی (محمود م. آزاد) که طی ده سال - ۱۳۷۶ تا ۱۳۶۷ - دو نظریه کاملاً متفاوت ارائه داد. نگاه خاص این دو و بینش و نگرش سیاسی‌شان در تحلیل زندگی پروین و شعر او بسیار مؤثر بوده است و گویا باید صنف و سنخ آنان را از قماش روشنفکران آوانگارد و پیشرو بدانیم!

سوم، آن‌سوی آب‌نشینان، که نظراتشان بستگی به شرایط زمان و مکان دارد؛ دخالت خارجی بد است. اگر برای رضاشاه باشد، محکوم، اما برای کودتای ۲۸ مرداد چه؟ سکوت! قضاوت در این مورد، با شما خواننده عزیز.

موافقان پروین

سرآمد تمجیدکنندگان پروین را باید محمدتقی بهار (ملک‌الشعرا) و دهخدا دانست که با شهادتی بی‌نظیر، در روزگاری که زنان از حق و حقوق اجتماعی چندانی برخوردار نبودند، وی را ستوده‌اند. بهار، نخستین مقدمه را بر دیوان پروین نگاشت و در رثای او سرود:

نهفته روی به مرگ اندرون گلی محجوب

ز باغبان طبیعت ملول و غمگین بود

ز تاب و جلوه اگر چند مانده بود جدا

ولی ز نکهت او باغ عنبرآگین بود

ز اوسنادی خورشید و دایگانی ماه
 جدا به سایه اشجار، فرد و مسکین بود
 نه با تحیت نوری ز خواب برمی‌خاست
 نه به افسانه مرغی سرش به بالین بود
 فسرده عارض بی‌رنگ او به سایه، ولیک
 فروغ شهرت او رونق بساتین بود
 کمال ظاهر او پرورشگر ازهار
 جمال باطنش آرایش ریاحین بود
 به جای چهره‌فروزی به بوستان وجود
 نصیب او ز طبیعت وقار و تمکین بود
 چگونه چهره‌فروزد تنی که سوزی داشت
 چگونه جلوه‌خروشد دلی که خونین بود
 ز ازدحام هواها مصون که برگردش
 ز دور باش حقیقت مدام پرچین بود
 چه غم که بر سر باغ مجاز جلوه نکرد
 گلی که از نفسش طبع دهر مُشکین بود
 به خسروان سخن ناز اگر فروخت رواست
 شکر بسی که خداوند طبع شیرین بود
 کسی که عقد سخن را به لطف داد نظام
 ز جمیع پردگیان بی‌خلاف، پروین بود
 جلیس بیت حزن شد چو یوسفش گم گشت
 غم فراق پدر هر چه بود سنگین بود
 به نوبهار حیات از خزان مرگ، به باد
 شد آن گلی که نه در انتظار گلچین بود
 اگرچه آرزوی زندگی ببرد به گور
 ولی به زندگی امیدوار و خوش‌بین بود

اگرچه حجله رنگین به کام خویش نساخت
ولی زشعر خوشش روی دهر رنگین بود
ندیده کام جوانی، جوانه مرگش کرد
سپهر پیر که با اهل معنیش کین بود
شکفت و عطر برافشاند و خنده کرد و بریخت
نتیجه گل افسرده عاقبت این بود^۱

۱. بهار، محمدتقی؛ دیوان اشعار ملک الشعراء بهار، جلد دوم (دو جلد در یک مجلد) ص ۱۰۶۹، نشر آزاد مهر، ۱۳۸۲، تهران.

مرحوم بهار، با آنکه در بهمن ماه سال ۱۳۱۴، مقدمه‌ای مستوفای چاپ اول دیوان پروین نگاشت و بسیار از او تعریف و تمجید نمود، در قطعه شعری، مرحوم یوسف اعتصامی و پروین را تلویحاً به خاطر زیر سؤال بردن فضلش، از طرف شخصی که از نام بردنش خودداری کرده است به زیر سؤال برده است.

فلان سفیه که بر فضل من نهاد انگشت	به مجمع فضلا باز شد مرا و را مشت
فضیحت است که تسخر زند به کهنه شراب	عصیر تازه که نابرده زحمت چرخشت
خطاست کز پس چل سال شاعری شنوم	ز بیست ساله‌ی... نادرست حرف درشت
ز خدمت وطن هیچ گونه دم نزنم	که گوژگشت ز اندوه حادثاتم پشت
به نظم و نثر مجرد چرا نیارم فخر	که تابناک‌ترند از دلایل زردشت
فنون شاعری و نثر خوب و نظم بدیع	مرا به دست چو انگشتی است در انگشت
برای خاطر پروین و اعتصام‌الملک	من و رشید و دگر خلق را نباید کشت

(همان، ص ۱۰۶۳)

منظور مرحوم بهار از رشید، مرحوم غلامرضا رشید یاسمی است که او نیز از جمله ستایشگران پروین است. این شعر در پاسخ به محمدضیا هشترویدی، سروده شده که شعر پروین و مقام علمی یوسف اعتصامی را به رخ بهار کشیده و یقیناً نام و آوازه پروین، آنقدر بسط یافته بوده که طبع سرکش و تلویحاً متلون او را آزرده و باعث شده در مقام پاسخ‌گویی، پروین و پدرش را کوچک‌تر از خود و رشید یاسمی بداند، و این در حالی بود که بهار و اعتصامی سال‌ها دوستی داشتند و او پروین را از کودکی می‌شناخت. درباره تلون مزاج مرحوم بهار، بنگرید به: آرین پور، یحیی؛ از نیما تا روزگار ما، ص ۴۷۳ تا ۴۸۱، زوار، ۱۳۷۵، تهران. استاد زرین‌کوب به صراحت در مورد بهار می‌نویسد: «بهار، در اندیشه خود متزلزل و دورنگ و ناپایدار بود.» (همان).

مرحوم دهخدا، حق کلام را در مورد یوسف اعتصامی و پروین به حد اعلاى خود رساند و سعید نفیسی نیز برای پروین کم نگذارد و فقط به او اشکال گرفت که «در قافیه‌پردازی نیز اشکالی هست و چنان می‌نماید که به قواعد فن رجوع نکرده است.» و علامه محمد قزوینی در ۲۳ آذرماه ۱۳۱۴، خطاب به پدر پروین، دخترش را چنین ستود:

«آقای عزیز محترم معظم، مرقومه کریمه مورخه ۲۴ آبان با یک جلد دیوان خانم پروین اعتصامی، چندی قبل زیارت گردید و با کمال لذت و تمتع، قسمت عمده این دیوان و مخصوصاً قصاید آن را مطالعه کردم، و هرچه پیش‌تر می‌رفتم و بیش‌تر می‌خواندم، استعجاب من به تعجب مبدل می‌شد که چگونه امروزه در این قحط‌الرجال فضل و ادب، یک چنین «ملکه‌النساء الشواعر» در مرکز ایران ظهور کرده و به سرودن چنین اشعاری در درجه او، از فصاحت و سلاست و متانت که لفظاً و معنأ و مضموناً و فکرأ با بهترین قصاید اساتید و مخصوصاً ناصر خسرو (که گویا بیش‌تر شیوه او مطمح نظر خانم بوده) دم برابری می‌زند، مؤفق گشته است... و چیزی که مخصوصاً بیش‌تر مایه تعجب و استغراب است، نه چندان جنبه معنوی این اشعار است، یعنی ابتکار مضامین بدیع و ابداع معانی غریب و اظهار رأی در مسائل فلسفی و اخلاقی و اجتماعی و نحو ذلک، که این امور برای کسی که بالفطره دارای هوشی فوق معتاد و ذهنی وقاد و طبعی خداداد باشد، چندان بعید نیست، بلکه موضوع تعجب، جنبه لفظی و فنی اشعار خانم پروین اعتصامی است که عبارت باشد از نهایت حسن انتخاب الفاظ و کلمات و جمل و تعبیرات و اصطلاحات و صوغ کلام در قالب معهود متداول بین فحول اساتید قدما و به همان طرز و اسلوب معمول بین ایشان، که این فقرات چنان که همه کس می‌داند، موهبتی و فطری نیست، بلکه فقط اکتسابی است، لاغیر، و نتیجه سال‌ها تحصیل و درس و بحث و اعمال و ممارست و معاشرت با فضلا و علما و ادبا و ارباب فن است. باری شکی نیست، که در خصوص جنبه صنعتی و فنی شعر، یعنی جنبه فصاحت لفظی آن، این خنساء عصر و

رابعه دهر مدیون توجه و عنایت شماست. به راستی، جای بسی تحسین و تمجید است که خانم جوانی از خانم‌های ایران با اوضاع و کیفیات حاضر، به ساختن اشعاری بدین پایه از استحکام الفاظ و صحت آن نحواً و صرفاً و لغتاً و املاء و فصاحت عذیم‌النظیر و خلو آن از جمیع عیوب فنی موفق شده است.^۱

۱. درباره پروین، از یک نامه علامه محمد قزوینی، به نقل از یادنامه پروین اعتصامی، ص ۳۳۱ و ۳۳۸. این نامه در تاریخ ۲۳ آذر ۱۳۱۴ از شهر پاریس برای مرحوم یوسف اعتصامی ارسال شده است.

تعریف و تمجید علامه محمد قزوینی از پروین، هنگامی بیش تر رخ می‌نماید که درباره او بیشتر بدانیم. «قزوینی، محمد؛ مشهور به علامه قزوینی، ربیع‌الاول ۱۲۹۴ (= ۱۲۵۶ شمسی)؛ تهران، خرداد ۱۳۲۸ (= رجب ۱۳۶۸، تهران)، ادیب، پژوهشگر، کتاب‌شناس. مقدمات ادب عرب را نزد پدرش، ملا آقا عبدالوهاب که اهل فضل و از نویسندگان نامه دانشوران بود، آموخت. سپس در رشته‌های مختلف فرهنگ اسلامی، از قبیل فقه و اصول و کلام و حکمت قدیم، نزد استادان برجسته این فنون به کسب دانش پرداخت و از محضر کسانی همچون ادیب پیشاوری و شیخ هادی نجم‌آبادی و محمدحسین فروغی و جز اینها بهره‌مند شد. در سال ۱۳۲۲ قمری، به دعوت برادرش که اندکی پیش‌تر از طرف شرکتی مأمور لندن شده بود، به لندن رفت تا از نسخه‌های خطی فارسی و عربی آنجا دیدن کند و بعد با برادر به ایران بازگردد. اما این سفر موقت ۳۶ سال طول کشید.

علامه محمد قزوینی طی سال‌های اقامت در اروپا و در کشورهای فرانسه و انگلستان، با خاورشناسان بزرگ این دو کشور آشنا شد و مجدداً در سال ۱۲۹۸ شمسی به پاریس و پس از سال‌ها دوری از وطن، در سال ۱۳۱۸ به کشور بازگشت و در تهران به کار تصحیح متون پرداخت و عضو پیوسته فرهنگستان ایران بود. او «در ادب فارسی و عربی و تاریخ و کتاب‌شناسی این رشته‌ها بحری بسیار داشت و بیش‌تر عمرش، چه در ایران و چه در اروپا، به مطالعه و تحقیق در همین رشته‌ها گذشت و بسیار خواند و کم نوشت. وسعت اطلاعات و نیز آشنایی‌اش با طرز کار محققین اروپایی او را در کار تحقیقات ادبی مردی دقیق و محتاط کرده بود و در این باب نمونه، اعلامی و سوانس و دقت به شمار می‌رفت» (شریفی، محمد، همان، ص ۱۱۲۳).

از علامه محمد قزوینی، ده‌ها کتاب، رساله، مقاله و یادداشت‌های بسیاری باقی مانده و در پرکاری و دقت، همتای او مرحوم دهخداست، هرچند که وسعت عملکرد مرحوم قزوینی در برخی زمینه‌ها، فراتر از مرحوم دهخداست.

اشارات مرحوم علامه قزوینی به قحط الرجال، ملکه زنان شاعر، خنسا عصر [تماضر بنت عمرو بن الحرث بن الشریذ السلمیه، بزرگترین شاعره عرب که در دوره معاویه وفات کرد] و شاعره دیگر عرب رابعه عدویه (ام الخیر - بنت اسماعیل) با توجه به مقام و مرتبه او در آن زمان و تعریف و تمجید از پروین نشان‌دهنده جایگاه پروین نزد این استاد بزرگ، در آن روزگار است.

مرحوم استاد لطفعلی صورتگر نیز ضمن تمجید از پروین، با نازک‌خیالی بسیار در کلماتی کوتاه، شعر و زندگی پروین را به کمال، ستوده و تعریف کرده است: «پروین اعتصامی، دختر جوان مرگ یوسف اعتصامی، مدیر مجله ادبی بهار یکی از آن دو شمع فروزان محفل ادب بود که دوران خردسالی و جوانی را به فراگرفتن فنون ادبی گذرانید و با هوش سرشار و قریحه خداداد و توانای خود از خرمن ادبیات اروپایی مایه و توشه بسیار برگرفت و در اثر تمرین و مطالعه دامنه‌دار در ادبیات فارسی برای بیان نیات و پندارهای شاعرانه خود دیوانی پرداخت که در آن اشعار صلب و سخته که کلمات ناصرخسرو قبادیانی را به خاطر می‌آورد و افکار عمیق و پخته آن دانشمند و مربی اخلاقی را به یاد می‌آورد، بسیار است.

ذوق پروین به مطالعه آثار رمانتیک اروپایی مخصوصاً گویندگان فرانسوی و انگلیسی می‌گرائید و چون پرچمداران این سبک از پدیده‌ها و نمودارهای جهان حیات به احساسات و افکاری که مشاهده آن پدیده‌ها در ذهن آنها بیدار می‌کرد، توجه داشتند و افکار گوناگونی که مغز آدمی را به خود مشغول می‌دارد، احیاناً پیچیده و تیرگی و غم و نامرادی را که با آن تیرگی سازگاری دارد، اساس سخن‌سرایی می‌دانستند و آن حالات معنوی یا کیفی را بر نمودارهای مادی یا کمی برتر می‌شناختند و در پی آن بودند که آنچه را درک کردنی است و توصیف‌کردنی نیست بیان کنند و از همین رو بیش‌تر با مسافت و تاریکی و گرفتگی خاطر انس و آمیزش داشتند و از آن خنده‌ها که چهره مرد سپاهی را در هنگام کسب افتخار روشن می‌کند، یا گونه دوشیزه‌ای را در آن

گاه که به خانه شوی می رود، درخشان می سازد، یا آنچه محفل انس یاران یکدل را گرم و نورانی می کند، در آثار آنها کمتر دیده می شد و به جای آن تنهایی و دوری از معاشرت را می پسندیدند و در آغوش طبیعت راز دل دردمند را با ستارگان آسمان در میان می نهادند و ناله های درون را به گوش نسیم فرو می خواندند.

پروین این حال را مطابق ذوق خویش یافته بود و شاید چون زنی بود که فضل و هنرش بر زیبایی ظاهر که هر زنی خواه ناخواه از داشتن آن بر خود می بالد، افزونی داشت و در دوران زندگانی کوتاه خویش از آن آسایش و فراغ خاطری که دوشیزگان در خانه شوی انتظار آن را دارند، به قدری که دل حساس وی را راضی کند، برخوردار نبود. اندوهی جانگداز با وی دمسازی داشت و ناله های ناکامی و حرمان از اشعارش بلند بود. از همین روی در توصیف پدیده های صنع به وسیله مناظره های بسیار زیبا که از روانی و انسجام و کمال هنر مایه ور است، جنبه های گرفته و اندوهگین را که هر پدیده ای در برابر دیدگان وی می آورد به قالب شعر درمی آورد. تا آنجا که اگر در کلامش طنازی و دلفریبی کلام زنان رمانتیک مانند الیزابت برونینک و کریستینا روزتی و دیگران به چشم نمی خورد و زمزمه گرم و نوازشگر مادری که کودک خردسال خویش را خواب می کند، از آنها شنیده نمی شود، آهنگ موقر و گفتار سنجیده زنی که پایان هر سبکسری را به میزان خرد سنجیده و اندرزی که شنیدن و به کار بستنش چندان دشوار نیست می دهد، برمی خیزد.^۱

۱. صورتگر، لطفعلی؛ پروین اعتصامی، به نقل از یادنامه پروین اعتصامی، ص ۲۷۵-۲۷۴. زنده یاد استاد لطفعلی صورتگر در سال ۱۲۷۹ در شهر شیراز پا به عرصه وجود گذارد. او ادیب، شاعر و مترجم بود و «تحصیلات ابتدایی را در زادگاهش گذراند. سپس به هندوستان رفت و پس از پایان دوره متوسطه به شیراز بازگشت و در ادارات دارایی و فرهنگ مشغول کار شد. مجله سپیده دم را تأسیس کرد که انتشار آن دو سال دوام یافت. در سال ۱۳۰۶ یا ۱۳۰۷ جزء دانشجویان اعزامی به انگلستان رفت و به تحصیل ادبیات انگلیسی و تاریخ و علوم اقتصادی پرداخت. پس از بازگشت، در دانش سرای عالی تهران دبیر زبان و ادبیات انگلیسی

استاد عبدالحسین زرین کوب نیز، با قلم فصیح و گفتاری بلیغ، در روزگار ما «پروین، زنی مردانه در قلمرو شعر و عرفان» را نگاشت و با اشاره به ظرایف شعر پروین و قرینه گیری اشعار او با مضامین شعری بزرگانی چون مولانا و عطار، تأکید می کند: «درباره شیوه شاعری و قالب های فکری و بیانی پروین این اندازه می توان گفت که نشان اصالت در آنها همه جا پیدا است و ضرورت حفظ میراث قدما در عصر حیات او، هنوز در محیط ادبی و فکری عصر بیش از آن غلبه داشت که فکر عصیان بر ضد آنها را، خاصه در محیط تربیتی شاعر، در ذهن او راه تواند داد. با این همه تنوع قالب ها، مضمون های مأخوذ از حیات هر روزینه، و شیوه مناظره پردازی بین اشیاء بی جان که مختصات عمده شعر او را رنگ تازه ای می دهد، دنیای اندیشه او را پر از شور و احساس شاعرانه نشان می دهد و این همه در کلام او از جوشش فکری و از تازگی و اصالت راستین حاکی است. این که علامه قزوینی در تقریظ مختصری که بر دیوان پروین می نویسد وی را خنساء عصر و رابعه دهر می خواند... به هیچ وجه متضمن نفی اصالت و تازگی کلام او نیست.»^۱

استاد دکتر غلامحسین یوسفی نیز نوشته ای کارستان در حق پروین بر صفحه کاغذ ثبت کرده اند و در نگاشته ای تحت عنوان «شوق رهایی» درباره پروین در مطلع آن، آورده است: «در تاریخ ادب فارسی، پروین اعتصامی در میان زنان سخنور شاعری یگانه است و پایگاه وی در شعر، از بسیاری مردان نیز والاتر است. اشعاری که در چهارده تا شانزده سالگی از او منتشر شد و

→ شد. در ۱۳۱۶ یا ۱۳۱۷ بار دیگر برای تکمیل تحصیلات به لندن رفت و در رشته زبان و ادبیات انگلیسی درجه دکتری گرفت. پس از بازگشت به استادی دانشگاه تهران برگزیده شد. چندی نیز رئیس دانشگاه شیراز بود. گویا منصب ملک الشعرا یی نیز داشت. در قالب های کلاسیک شعر می سرود و اشعارش در لفظ و معنی استادانه است. وی در مهرماه ۱۳۴۸ به دیار باقی شتافت.» (شریفی، همان، ص ۹۵۴). بعید نیست که استاد صورتگر با توجه به تحصیل و اشتغال در دانش سرای عالی، پروین را از نزدیک دیده باشد و با ظرافت قلم بسیار، شعر پروین را با حالات روحی و چهره معصوم و بی آرایش او ترکیب نموده و قلمی کرده است. ۱. یادنامه پروین، همان، ص ۱۹۲.

برخی از آنها از بهترین آثار اوست و دیوان گرانقدر وی، با توجه به عمر کوتاه سی و چند ساله اش... چندان اعجاب انگیز است که برخی از معاصران را در انتساب این اشعار بدو دچار تردید کرده است و در این زمینه نابه جا قلم فرسایی کرده اند، نظیر انکارها و تهمت هایی که در آغاز شاعری نسبت به محمدتقی بهار، ملک الشعر، پدید آمد. زیرا ذهن های عادی همه چیز را با معیارهای خود می سنجند و آنچه را در قالب های متعارف و معمولی نگنجد، نمی توانند بپذیرند، از آن جمله است نبوغ زنی جوان و هنرمند، نظیر پروین...»^۱

در میان این همه بزرگان شعر و ادب فارسی، مرحوم استاد محمدحسین شهریار به دلایلی چند، جایگاه دیگری می تواند داشته باشد. حشر و نشر با پدر پروین و شرکت در جلسات ادبی او در خانه و محل کار وی، تعلق خاطر، در حد علاقه شخصی و اظهار عشق و علاقه به پروین، نگاه تحسین برانگیز به شعر پروین و یادآوری های مکرر، طی سالیان دراز از چگونگی مراد به یوسف اعتصامی و پروین، از این جمله اند. بحث استاد شهریار را در ادامه به صورت جداگانه پی خواهیم گرفت.

یعقوب ازدرپناه، م. اسحاق، استاد محمدعلی اسلامی ندوشن، محمدعلی جمالزاده، حسین داوری آشتیانی، دکتر محمدحسین روحانی، دکتر علی سلطانی، دکتر محمدجواد شریعت، عبدالعظیم صاعدی، محمدرضا قانون پرور، احمد کریمی حکاک، ناظر، استاد عبدالحسین نوایی، محمدجمال هاشمی و احسان یارشاطر نیز از پروین گفته و نوشته اند و اکثر آنان در مقام ستایش از شعر و شخصیت پروین برآمده اند و در میان زنان شاعر و نویسنده، دوست صمیمی پروین سرور مهکامه محصص - که در صفحات قبل خواندید - به پاس دوستی و علاقه اش به پروین، به زیباترین شکل ممکن از پروین و شعرش گفته است و معظمه اقبالی (اعظم)، فرشته

داوران، سوزان ندیمی و سیمین بهبهانی نیز حق کلام را در مورد پروین ادا کرده‌اند و تلاش خانم روح‌انگیز کراچی، ستودنی است و خانم مریم مشرف نیز تلاشی درخور پروین و مقام و مرتبه خود به جا آورده‌اند و در این میان، نوشته‌های شاعران نوپرداز (که برخی از آنان با اندیشه چپ به ادبیات فارسی نگریسته‌اند) درخور تعمق است.

زنده‌یاد، استاد مهدی اخوان ثالث، محمود اعتمادزاده (م.الف. به‌آذین)، رضا برهنی و نادر نادرپور نیز اشاراتی به صنعت شعری پروین دارند و اشعار او را ستوده‌اند.

تلاش‌های احمد دانشگر «پروین اعتصامی شاعره‌ای از تبار روشنی‌ها» شیرین دخت دقیقیان با «زنانه با پروین» و چند کتاب دیگر نیز در خور تقدیرند و دو شاعر نوپرداز و ترانه‌سرای عصر ما، ساعد باقری و سهیل محمودی در کتاب «تلخی ایام» از پروین گفته‌اند که این نیز اتفاق خوبی است، اما اشاره آنان به ازدواج پروین در سن نوزده سالگی، جای تعجب دارد.^۱

و در کنار ده‌ها پایان‌نامه دانشگاهی و زندگی‌نوشت پروین در میان کتب مختلف، صدها مقاله راجع به پروین - بالاخص طی سه دهه گذشته - نگاشته شده که اکثر قریب به اتفاق آنها، روزنامه نوشته است و با جهت‌گیری‌های گاه کاملاً متضاد، حتی از سوی یک فرد، مثل مشرف آزاد تهرانی (محمود / م. آزاد)؛ او در مصاحبه با ناصر حریری که از وی پرسیده است: آیا میان کارهای پروین و فروغ [فرخزاد] شباهتی می‌بینید؟ او پاسخ داده است: «هیچ شباهتی بین اشعار این دو شاعر وجود ندارد. پروین زنی بود با دیدگاه‌های اجتماعی، ولی در عین حال سخت و اخورده، با بینش تلخ فلسفی. در کارش حالت مبارزه‌جویانه نداشت، مقداری هم شعر موضوعی

۱. تلخی ایام، گزیده شعر پروین اعتصامی، پژوهش و گزینش ساعد باقری و سهیل محمودی، ص ۱۴، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، وابسته به مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۹، تهران.

سرود. او شهامت ابراز عواطف واقعی یک زن را نداشت. انسانی رمانتیک بود و شعرهای اجتماعی او ترجمه موضوعات اجتماعی رمانتیک‌های فرانسوی است.^۱

ده سال بعد، او در گفت‌وگو با مجله آدینه، درباره پروین می‌گوید: «... در زندگی‌اش جز تلخی از ایام ندید، اما کمتر شکوه کرد. با این‌که جوان بود، از عشق و شور جوانی سخن نگفت؛ عدالت و آزادی درون‌مایه شعرهای انقلابی او بود و برجسته‌ترین مشخصه شعر اندیشمندانه او همین توجه به آزادی و عدالت اجتماعی بود. پروین در بیان مسائل اجتماعی صراحت و شهامتی شگفت‌انگیز داشت، آن هم در زمانی که شاعران دیگر همزمان با او مشغول سرودن شعرهای شبه‌رمانتیک بودند. یکی دیگر از ویژگی‌های شعر اجتماعی پروین، خطابی - تمثیلی بودن و تنوع مضمون آنها است. اگرچه پروین کمتر حدیث نفس گفت، اما در شعرهای او گاه احساسات شخصی و عواطف مادرانه را صمیمانه می‌توان درک کرد.»^۲ تعجب نکنید،

۱. مشرف آزاد تهرانی، محمود / م. آزاد، هنر و ادبیات امروز. اثر ناصر حریری، گفت‌و شنودی با محمود مشرف آزاد تهرانی، چاپ دوم، بابل، کتاب‌سرای بابل، صفحات ۴۵-۴۴، سال ۱۳۶۷. به نقل از کراچی، همان، ص ۱۴۶.

۲. مشرف آزاد تهرانی، محمود (م. آزاد). پروین، جز تلخی ایام، به مناسبت پنجاه و ششمین سال خاموشی پروین اعتصامی، آدینه، سال ۱۲، اردیبهشت ۱۳۷۶، شماره ۱۱۸، ص ۴۸-۴۷، به نقل از کراچی، ص ۲۱۲-۲۱۱.

درباره این همه تناقض گفتار، برای دسترسی به شرح احوال مشرف آزاد، با انتشارات کتاب‌سرای بابل، تماس گرفتم. جناب آقای حریری، عنایت فرمودند، تلفن اخوی‌شان، آقای ناصر حریری را در اختیارم نهادند. پس از تماس با ایشان در روز دوشنبه ۱۳۹۲/۴/۷، در ساعت ۱۱ و پانزده دقیقه صبح، طرح موضوع کردم و از ایشان سؤال نمودم که: آیا از این همه تناقض گفتار، آن هم از سوی یک نفر، به عنوان یک سؤال‌کننده اطلاع دارند؟ ایشان فرمودند: نه سال میان دو گفتار فاصله است و می‌تواند نظر یک انسان تغییر یابد. گفتم: یعنی تا این حد؟ شعر پروین که تغییر نکرده و ایشان به عنوان یک تحلیل‌گر در عرصه فرهنگ و ادب، شعر پروین را تأویل و تفسیر کرده‌اند، چگونه تا این حد متناقض؟ فرمودند: تلون مزاج نزد

بسیاری از مخالفان پروین، از همین صنف و سنخ‌اند، و این ژرفای فکر پروین است که اسباب دگرگونی و واقع‌بینی را فراهم می‌آورد و بس.

پروین و شهریار

آشنایی دیرپای خانوادگی استاد شهریار با پدر پروین، باعث شده است او طی سالیان متمادی، از یوسف اعتصامی و دخترش، همواره با تحسین بسیار سخن بگوید. او در گفت‌وگو با اصغر فردی که از او می‌پرسد: استاد با پروین اعتصامی از کجا آشنا شدید، کی آشنا شدید؟ می‌گوید: «پروین اعتصامی،

→ روشنفکران ما، بسیار زیاد است، من فکر می‌کنم ایشان به خاطر همین امر، چنین ابراز نظر کرده‌اند و افزودند: شرح‌احوالی از ایشان در اختیار ندارند تا در اختیارم برای درج در این کتاب قرار دهند. با تشکر از آقای حریری و اخوی محترم‌شان، که فرصت گفت‌وگو به بنده را عطا فرمودند. محمد شریفی، راجع به محمود مشرف آزاد تهرانی، می‌نویسد: «نام قلمی و شهرت» محمود مشرف آزاد تهرانی. آذر ۱۳۱۳: تهران - دی ۱۳۸۴ تهران. شاعر؛ مترجم: قصه‌نویس کودکان؛ منتقد. در سال ۱۳۳۲ وارد دانش‌سرای عالی تهران شد. اولین دفتر شعرش را با مقدمه احمد شاملو در شمارگانی محدود منتشر کرد و به گفته خود تا مدت‌ها از این کار پشیمان بود. از ۱۳۳۴ تا ۱۳۳۶ در فعالیت‌های مطبوعاتی با شاملو همکاری داشت. پس از اخذ لیسانس در رشته ادبیات فارسی در ۱۳۳۶ به آبادان رفت با سیروس طاهباز در انتشار گاهنامه‌آرش همکاری داشت. از ۱۳۴۶ به کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان منتقل شد و ویراستاری کتاب‌های کودکان را در این مؤسسه برعهده گرفت. آشنایی او با زبان انگلیسی و علاقه‌اش به شعر سبب شد اشعارش از شعرای خارجی از جمله آثار کارل سندبرگ، نویسنده و شاعر آمریکایی، و ترانه‌های گروه پینک فلوید را ترجمه و منتشر کرد همچنین مقالات متعددی در نقد و بررسی آثار دیگر شاعران نوپرداز معاصر خود در مطبوعات منتشر ساخت. در سال ۱۳۸۴ سهمی از جایزه بیژن جلالی را از آن خود کرد.

شعرهایش صورت‌گرا (= شکل‌گرا یا فرم‌گرا) است و در بعضی موارد، وسواس در فرم او را از مضمون و محتوای شعر غافل کرده است. ظاهراً هرگز نتوانست مسیر مشخصی را انتخاب کند و در آن جایگاه دست یابد. دفترهای شعر: (دیار شب، قصیده بلندباد، آینه‌ها تهی نیست، بهارزایی آهو، با من طلوع کن، پژوهش ادبی، پریشادخت شعر، زندگی‌نامه و بررسی آثار فروغ فرخزاد، و چند ترجمه و شعر برای کودکان). (فرهنگ ادبیات فارسی، ص ۱۲۴۷-۸).

عرض کردم پدرش اعتصام‌الملک، از رفقای پدرم بود در بچگی، پروین هفت سالش بود که رفت تهران، من چهارده‌ساله سالم بود که رفتم تهران. تهران هم گاهی با ملک‌الشعرا بهار می‌رفتیم مجلس، مرحوم اعتصام‌الملک رئیس کتابخانه مجلس بود و پروین هم می‌آمد آنجا شعر که می‌خواندیم، هم از پروین می‌خواستند که شعر بخواند، هم از من، من غزل‌های لطیف می‌خواندم، او هم قصائد و قطعات سنگین، خدا بیامرز دش، پروین نظیر نداشت در قطعه، بی‌نظیر در ادبیات فارسی.^۱

شهریار در جای دیگری، راجع به پروین می‌گوید: «شعر تا شهریور ۲۰، اوج داشت، مخصوصاً از نظر صنعت شعری، مثلاً ایرج، اشعر شعرای معاصر است، از حیث قدرت بیان و ملک‌الشعرا، اشعر شعرا از حیث بیان است. شهریار در ادامه در مورد پروین می‌گوید: عفت و عصمت و اخلاقیاتش کامل بود. شعر و صنعتش بالا و والا است و هیچ عیبی در شعرش نیست. دیوان یک‌دست مثل دیوان پروین کم داریم، علتش هم همان است که پاک و پاکیزه بود. بیش‌تر اشعارش جنبه اجتماعی دارد. ما نظیر او هیچ‌کس را نداریم.»^۲

مریم مشرف با اشاره به تأثیرپذیری شعر شهریار از پروین می‌نویسد: «شهریار از شعر پروین نیز متأثر بوده است، مثلاً شعر مسافر دنیا که در جلد دوم کلیات شهریار آمده:

اهل دنیا چون مسافر خفت، خوابی دید و رفت
در مسافرخانه دنیا شبی خوابید و رفت

۱. آلبوم نوار، کنگره بزرگداشت استاد شهریار، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۰ الی ۱۳ آذر ۱۳۷۱، دارای مجوز انتشار شماره ۱۲۰۴ از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۲. مشرف، مریم، همان، ص ۸۸، آن به نقل از مصاحبه باکیهان فرهنگی، سال اول، ۱۳۶۳، شماره ۲، ص ۶.

شمع چون خندیدنِ خورشید خاور دید، صبح
از خجالت آب شد وانگه به خود خندید و رفت
یادآور شعر معروف سفر اشک پروین است.^۱
شهریار اشعار بلند و کوتاه چندی را درباره پروین، چگونگی درگذشتش
و در سوگ او سروده است و نکته جالب توجه آنکه هیچ ابایی نداشته، در
سن ۶۵ یا ۶۷ سالگی از عشق و علاقه اش به پروین بگوید و بسراید: «هنوز
من به دل از داغ او عزا دارم / هزار حیف که من رشد عقلم کم بود / در آن
سنین و دلم نیز بند جای دگر / وگرنه عقد من و او به عرش می بستند.»^۲
سه قطعه شعر کوتاه و بلند شهریار را می خوانیم:

سپهر ادب راست پروین ستاره	جهانی سوی این ستاره نظاره
سرایندگان سینمای ادب را	هنریشگان و پروین ستاره
به ابر کفن تا نهان شد، عیان شد	که دل ها، ربوده ست این ماهپاره
عروسی است در حجله طبع پروین	که از ماه و پروین کند طوق و یاره
همایون عروسی که نوزاد او راست	فلک دایه و کهکشان گاهواره
بلند آسمانی ست دیوان پروین	بلند اخترانش برون از شماره
دو صد رشته گوهر که هریک چو پروین	به گوش سپهری سزد گوشواره
سزد چون بلندآیتی آسمانی	بدان سو کننده اهل تفسیر اشاره
چو داغ پدر آتش زد به خرمن	خود از آتش آمد برون چون شراره
چه بد دیدی از بلبلان هم آواز	که از طرف گلزار کردی کناره
به آثار خود عمر جاوید داری	چه بود ار تو را بر عمر دوباره

۱. مشرف، مریم، همان، ص ۸۸، و آن به نقل از: مریم مشرف، مرغ بهشتی، زندگی و شعر محمدحسین بهجت تبریزی شهریار، انتشارات ثالث، تهران، ۱۳۸۲، ص ۲۷۵.
۲. استاد شهریار (شهرت و تخلص سید میرمحمدحسین بهجت (خشکنابی) تبریزی، شهریور ۱۳۸۵ (۱۲۸۳ در شناسنامه) تبریز، شهریور ۱۳۶۷، تهران). شاعر، متخلص به بهجت و از سال ۱۳۰۰، شهریار. (شریفی، همان، ص ۹۲۱).

به هر درد و داغی توان چاره جستن
بهل شهریار، آتش شوق پروین
دریغا به داغ اجل نیست چاره
که اینجا دلی باید از سنگ خاره^۱
و یا:

دگر که نابغه «پروین اعتصامی» ماست
متمم «علوی» با قصاید حکمی است
هم از مناظره پروین، متمم «اسدی» است
مناظرات که منسوخ بود و کالمعدوم
متمم سه بزرگ اوستادنامی ماست
به قطعه ابن یمنینش نهاده رو به کمی است
درین مراقبه گویی منجمی رصدی است
به سعی و همت او گشت سنتی مرسوم^۲
و سرانجام:

پروین اعتصامی *

فرانسه و عربی دان کم نظیری بود به جادوئی قلمی داشت سخت شیرینکار متین و ساده یکی نثر باشکوه نوشت در آن زمان به نویسندگی نظیر نداشت هم او مقدمه دشتی و حجازی شد به کار ترجمه هم قدرت عجیبی داشت به (میزرابل هوگو) رنگ (تیره بختان) داد مدیر مکتبه هم بود و خود کتاب شناس همیشه غرق کتاب و مطالعاتش بود مجله‌ئی که بنام (بهار) از او مانده است از آن نفائس نثر زبان پارسی است	«به روزگار رضاشاه نامدار کبیر که دوره، دوره پی ریزی تجدد بود کتابخانه مجلس که از ذخایر ماست سپرده بود به مردی ادیب و دانشمند که نام نامی او بود اعتصام الملک پدر ز آشتیان بودی و خود از تبریز مبادی ادب اینجا فراگرفت و سپس به مصر رفت و به پاریس و خوشه‌ها برچید به خرمی ز فضائل به موطن آمد باز پس از مشاغل چندی مقیم تهران شد تبهرش به فنون ادب زبانزد بود
---	--

۱. دیوان شهریار، جلد دوم، ص ۱۲۵۷، چاپ چهل و یکم، انتشارات زرین، ۱۳۹۱، تهران.

۲. دیوان شهریار، همان، ص ۷۲۲، و ماهنامه راهنمای کتاب، شماره ۱۰۲-۱۰۱، دی و اسفند ۱۳۴۹، ص ۷۱۱-۷۰۵، سال ۱۳۴۹، تهران.

* لطفاً، شعر استاد شهریار، به صورت ستونی مطالعه شود.

بسبک او نتوانسته کس بدو پیوست
 چه مشکل است ظرافت قرین استحکام
 چه نابغه است که این هردو جوش داده به هم
 چه زرگری که دوئل می کند به آهنگر
 چه گوشواره که چکش در او نه کارگر است
 هنوز گوهر اصلیش در دل صدف است
 نبوغ اصلی پروین در آن مناظره هاست
 مناظرات که منسوخ بود و چون معدوم
 حریف نابغه آن را دوباره احیا کرد
 به سعی او ادب پارسی غنی تر شد
 کتاب قوم کهنسال ما به قطر فزود
 در این مناظره ها جامدات جان دارند
 برای گفتن راز درون زبان دارند
 بگوش هم نخ و سوزن چه راز می گویند
 میان پیرزن و دوک شب نشینی هاست
 اثاث مطبخ او از کماجدان تا دیگ
 همه رموز و فنون سخنوری دانند
 میانه نخود و لوبیا مکابره هاست
 چه طعنه های زبانی که می زنند به هم
 خدای من که به آن (کوزة شکسته ی) او
 کدام جام طلا در بها بود همسنگ
 و ز این مغازله های کرفس و سیر و پیاز
 چه نکته های حکیمانه ئی که می چیند
 نتیجه همه پند است و حکمت و اخلاق
 فشرده می شود آنجا عناصر کلمات
 عصاره ها همه آب حیات و شهد شفاست

دو دوره است و خود از آن نوادر ادب است
 مقاله ها هم اکثر بخامه خود اوست
 بزرگمرد در اطراف خود محیطی ساخت
 به سطح علم و ادب قرن ششم هجری
 به قرن پنجم و ششم قرینه در واقع
 و ز آن محیط، درخشنده گوهری برخاست
 همان نظیر صدف زادگان قرن ششم
 از آن قماش اساتید و شاعران حکیم
 نظیر ناصر خسرو قصائدش محکم
 بسان شیخ اجل قطعه ها لطیف و رقیق
 چه شیردخت که پروین اعتصامی شد
 به راستی که یکی از نوابغ ادب است
 میان شاعره ها تاکنون نظیرش نیست
 نه خود زن و زن آن روز سخت اعجوبه است
 به یادم است که او شاعر شهیری بود
 قصائدش به مجلات منتشر می شد
 ولی کسی نه گمان داشت کو زنی باشد
 به عاقبت خود پروین بضمن شعری گفت
 که این چکامه سراینده مرد نیست، زن است
 تولدش به همین شهر و از مفاخر ماست
 به هفت سالگی او را پدر به تهران برد
 دگر حیات و فاتش همه به تهران بود
 عجین سبک خراسانی و عراقی او
 به نام مکتب پروین خصائصی دارد
 که خاص اوست به شخصیت و به استقلال
 هنوز پیرو او کس بدان متانت نیست

بهر مطالعه در این قصائد و قطعات
به پای درس ارسطو نشسته‌ای، گوئی
و یا به ساحل دریائی ایستادستی
کز آن تهاجم قهار داردت مقهور
کراست زهره غواصی چنین دریا؟
به راستی که چه دریای لؤلؤ لالاست
لطائفش نه به حدی که در شمار آید
مگر شماره توان کرد گوهر دریا
چه شاهکار لطیفی است (گوهر اشکش)
چه گفتگوی بدیعی است (مست و هشیاری)
چه (دوک و پیرزنی) ساخته، گمان دارم
که هیچ قطعه به عالم به این لطافت نیست
چه (لطف حق) که به ژرفای بحر عمان است
در او مصب چه سرچشمه‌های عرفانی است
چه رودهای روانش، کلامی و حکمی
بهر خطش ره حضری که رهنمون بقاست
به شعر او ردپائی هم از نژاد و نیاست
به دیو اهرمنش کین آریائی‌هاست
چه شاعری که شعار شهنشهان دارد
چه دختری خلف الصدق داریوش کبیر
به هر کتیبه سپاهی کشیده، جاویدان
سپاهئی که به حق جاودان، صحائف اوست
که جاودانه بود جنگ او به اهریمن
نه اهرمن صف از او بشکند نه اسکندر
به شعر خود همه جا حامی ضعیفان است
به کودکان همه جا مادری بود دلسوز

چه جلوه‌گر همه جا رقت زنانه اوست
چه دختر است که دلم به کار گلدوز است
به دختران جهان درس عفت آموزد
به بانوان همه جا خانه‌داریش پند است
به شوهران همه تأکید او وفاداریست
همیشه داغ یتیمان به لاله دل اوست
دلش به حال دل تنگ غنچه می‌سوزد
به حال شمع شبستان چه اشک می‌بارد
چه آشناست به درد بزرگ و کوچک خلق
مخالف است به هر اختلافی از طبقات
به آدمی همه درس محبت آموزد
روانشناس دقیقی است در مناظره‌ها
زبان حال جماد و نبات می‌داند
به یادم است که عصر دوشنبه‌ها گاهی
در آن اطاق خصوصی اعتصام‌الملک
مجالس ادبی نیز پیش می‌آمد
به یادم است که استاد نامدار، بهار
مرا به همراه خود بار اول آنجا برد
از آن سپس من و او آشنای هم بودیم
خیال می‌کنم او بیست سال کمتر داشت
سنین بنده هم از آن حدود بیش نبود
تولد من و او هر دو در یکی سال است
به چند جلسه من و او چکامه هم خواندیم
در آن زمان من و او کفو یکدیگر بودیم
به کفهی غزل عاشقانه بود از من
به کفۀ دگر از وی قصائد حکمی

هنوز من به دل از داغ او عزادارم
 هزار حیف که من رشد عقلم کم بود
 در آن سنین و دلم نیز بند جای دگر
 وگرنه عقد من و او به عرش می بستند
 چه چاره بود که دیگر نوشته بود قضا
 برای هر دوی ما سرنوشت ناکامی
 در این حیات سی و پنج ساله بین، پروین
 که پایه پای نود ساله ها اثر دارد
 چه کارهای ظریف و ترانه های لطیف
 به عمری این همه کوتاه که نصف بیشش هم
 اوان کودکی و روزگار تحصیل است
 کجاست این همه شعری که هم بدین نغزی است
 حقیقتاً که به اعجاز ماند این آثار
 چه بانوئی است که تشریف انبیا دارد
 فغان که اول سال هزار و سیصد و بیست
 که بود نحس ترین سال دوره های اخیر
 نخست باغ گل طعمه خزان او بود
 یگانه گلبن ما شد خزان به فروردین
 که تاب دیدن شهر یورش نبود آن سال
 چه سال نحس کز او تخت و بخت شد وارون
 به خواب دیدم آن سال مرگ رستم را
 چه سال شوم که تا چند سال دیگر هم
 از آن به بعد نخندید روی ما ملت
 از آن به بعد به کشت هنر چه آفتهاست
 هنروران همه دنبال یکدگر رفتند
 کنون ز یک دو سه گل ما بهار می خواهیم

که هر دو مایه اعجاب استادان بود
 متاع او همه عقل و متاع من همه عشق
 اگرچه عشق حقیقی هم آن بود که داشت
 هزار و سیصد و دو یا سه، او محصل بود
 هنوز کالج و دارالمعلمین می دید
 کتاب زیر بغل داشت در ورود از در
 به زیر چادر مشکی و پیچه ماهی بود
 چو می رسید و سلامی و پیچه بر می داشت
 قیافه بود عفیف و موقر و سنگین
 ادا و عشوه زن های شوخ طبع نداشت
 ولی قیافه متین بود و دوست داشتنی
 به قول مردم آن روز و آن زمان (گل داشت)
 هم از درشتی اندام بود مردانه
 سخن که گفت به روح طرف مسلط بود
 نبوغش از وجنات و نگاه پیدا بود
 ولی دریغ که شرط نبوغ، ناکامی است
 علی الاصول نوابغ همیشه ناکامند
 ولی به هیچ نبوغی هم این ستم نرسید
 حیات او به سی و پنج سال پایان یافت
 دو ماه و نیم شدش دوره زناشوئی
 به حصه مُرد که آن روزها علاج نداشت
 نه (سولفامید) به کار و نه این (مایسن) ها
 ولی به سال دگر این همه مهیا بود
 چو او ز دست بشد این همه به دست آمد
 درست قصه سهراب و نوشدارو شد
 چه درد و داغ کز او مانده در دل یاران

روان عرشی پروین گمان برم کامشب
 توجهیش به این بزم بی‌ریا باشد
 روا بود که خطابش کنیم کای پروین
 تو ای فرشته لطف و عفاف و ذوق و هنر
 سری زغرفه جنات خود برون آور
 یکی به محفل تجلیل خود تماشا کن
 ببین که صیرفیان جواهر هنری
 به پیشگاه جلال تو سر فرو دارند
 ببین که (گوهر اشکت) به دیده بنشانند
 غمین مباش که کم زیستی در این عالم
 برای چون توئی این آب و خاک زندان است
 چه به که دوره زندان عمر کم باشد
 در این جهان فنا کس به تن نمی ماند
 مگر به نام و اثر قرن‌ها بماند شخص
 بنابراین تو به آثار جاودانه خود
 یگانه زنده جاوید قرن ما هستی»^۱

تبریز ۱۳۴۹/۸/۱۵

۱. ماهنامه راهنمای کتاب، شماره ۱۰۲ و ۱۰۱، دی و اسفند ۱۳۴۹ شمسی، ص ۷۱۱-۷۰۵، تهران، ۱۳۴۹.